



Interdisciplinary Legal Research

Jul 2021, 2(3): 99-111

Available online on: www.ilrjournal.ir

e-ISSN:2717-1795

ORIGINAL RESEARCH PAPER

Mens Rea, Negligence and Criminal Law Reform

Seyed Reza Ehsanpour i¹ 

Received:

16 Jul 2021

Revised:

09 Aug 2021

Accepted:

03 Sep 2021

Available Online:

01 Oct 2021

Keywords:

Fault, Criminal Responsibility, Mens Rea, Legal Reform.

Abstract

Background and Aim: This article examines the mental element (Mens Rea) and fault in the Canadian criminal justice system, proposing reforms in this area.

Materials and Methods: This is a descriptive study.

Ethical Considerations: All ethical principles governing research have been observed in the presentation of this Translation.

Findings & Conclusion: Emphasizing the importance of the mental element in establishing criminal responsibility, the article analyzes the conditions under which an individual can be blamed for committing a crime. It also explores possible defenses such as mistake of fact and voluntary intoxication. By reviewing judicial practices and legal theories, the article seeks to clarify the ethical and normative foundations of criminal responsibility and offers suggestions for improving Canada's legal system.

1* Assistant Professor, Department of Criminal Law and Criminology, University of Shahed, Tehran, Iran.
(Corresponding Author) Email: Ehssanpour@gmail.com Phone: +989111164196

Please Cite This Article As: Ehssanpour, SR (Translator) (2021). "Mens Rea, Negligence and Criminal Law Reform". *Interdisciplinary Legal Research*, 2 (3): 99-111.



This is an open access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution (CC BY 4.0)

مقاله پژوهشی

(صفحات ۹۹-۱۱۱)

عنصر معنوی، تقصیر و اصلاح حقوق جزای کانادا

سید رضا احسان‌پور*

۱. استادیار، گروه حقوق جزا و جرم‌شناسی، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه شاهد، تهران، ایران.

Email: Ehssanpour@gmail.com

دریافت: ۱۴۰۰/۰۴/۲۵ ویرایش: ۱۴۰۰/۰۵/۱۸ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۶/۱۲ انتشار: ۱۴۰۰/۰۷/۰۱

چکیده

زمینه و هدف: این مقاله به بررسی عنصر معنوی و تقصیر در سیستم حقوق جزای کانادا می‌پردازد و پیشنهاداتی برای اصلاحات حقوقی در این حوزه ارائه می‌دهد.

مواد و روش‌ها: روش مطالعه و گردآوری اطلاعات و یافته‌های پژوهش اصلی، تحلیلی توصیفی بوده است.

ملاحظات اخلاقی: کلیه اصول اخلاقی حاکم در پژوهش، در ترجمه این مقاله رعایت شده است.

یافته‌ها و نتیجه‌گیری: با تأکید بر اهمیت عنصر روانی در تحقق مسئولیت کیفری، مقاله به تحلیل شرایطی می‌پردازد که تحت آن‌ها فرد می‌تواند به دلیل ارتکاب جرم سرزنش شود. همچنین، دفاعیات ممکن مانند اشتباه موضوعی و مستی ارادی مورد بررسی قرار می‌گیرند. این مقاله با نگاهی به رویه‌های قضایی و نظریه‌های حقوقی، تلاش می‌کند تا مبانی اخلاقی و هنجاری مسئولیت کیفری را تبیین کند و پیشنهاداتی برای بهبود سیستم حقوقی کانادا ارائه دهد.

کلمات کلیدی: تقصیر، مسئولیت کیفری، عنصر روانی، اصلاح حقوقی.

مقدمه

نوشتار حاضر ترجمه تحلیل و نقد حقوقی یکی از گزاره‌برگ‌های منتشر شده توسط کمیسیون اصلاح قوانین کانادا در سال ۱۹۸۲ به قلم یکی از اساتید حقوق کیفری کانادا است. مقاله مزبور در سال ۱۹۸۷ مورد انتشار قرار گرفت. در بادی امر، ممکن است خوانندگان محترم این نوشتار این سؤال را طرح کنند که ضرورت ترجمه مقاله‌ای که حدوداً چهار دهه از انتشار آن گذشته و قوانین کشور متبوع نیز بارها پس از آن مورد بازنگری قرار گرفته چیست؟

حقیقت آن است که این مقاله به موضوعاتی کلیدی مانند «عنصر معنوی» و «تقصیر» در سیستم حقوق جزای کانادا پرداخته و با وجود گذشت چند دهه از انتشار آن، همچنان به عنوان یک مرجع مهم در مطالعات حقوقی محسوب می‌شود. این مقاله یکی از پایه‌های مهم در حوزه حقوق جزای کانادا است و ترجمه آن به فارسی می‌تواند به دانشجویان، پژوهشگران و حقوقدانان فارسی‌زبان کمک کند تا با مبانی و تحولات حقوقی این کشور آشنا شوند. این موضوعات همچنان از مباحث مهم و چالش‌برانگیز در حقوق جزا هستند. ترجمه این مقاله می‌تواند به بحث‌های معاصر در این حوزه کمک کند و دیدگاه‌های جدیدی را به جامعه حقوقی ارائه دهد. همچنین با توجه به محتوای غنی این مقاله در مورد «عنصر روانی» و «مسئولیت کیفری»، ترجمه آن می‌تواند به عنوان یک منبع آموزشی ارزشمند در دانشگاه‌ها و مراکز آموزش حقوق مورد استفاده قرار گیرد. علاوه بر این، ترجمه این مقاله امکان مقایسه تطبیقی بین سیستم حقوقی کانادا و سیستم‌های حقوقی دیگر، از جمله سیستم حقوقی ایران، را فراهم می‌آورد. این مقایسه‌ها می‌توانند به درک بهتر نقاط قوت و ضعف هر سیستم و امکان الگوبرداری از تجربیات دیگر کشورها منجر شود. ناگفته نماند که برخی مفاهیم حقوقی، مانند «عنصر معنوی» و «تقصیر»، ممکن است در طول زمان تغییر کرده یا نیاز به بازتعریف داشته باشند. ترجمه این مقاله می‌تواند به بازنگری و تجدید حیات این مفاهیم در سیستم حقوقی ایران کمک کند و نیز با توجه به تحولات اخیر در سیستم‌های حقوقی و قضایی، ممکن است نیاز به

بازنگری در مفاهیم قدیمی وجود داشته باشد. ترجمه این مقاله می‌تواند به پاسخگویی به این نیازها کمک کند و به عنوان یک منبع الهام‌بخش برای اصلاحات حقوقی در ایران و دیگر کشورهای فارسی‌زبان عمل کند.

انگیزه دیگر، حفظ میراث علمی است. ترجمه مقالات قدیمی و مهم، بخشی از حفظ میراث علمی و حقوقی است. این کار نه تنها به انتقال دانش به نسل‌های آینده کمک می‌کند، بلکه باعث می‌شود که این مفاهیم در بسترهای جدید و در جوامع مختلف مورد بحث و بررسی قرار گیرند.

در مجموع، هدف از ترجمه این مقاله، فراهم آوردن امکان دسترسی به مفاهیم عمیق و کاربردی حقوق جزای کانادا برای جامعه فارسی‌زبان است. امیدوارم این ترجمه بتواند به عنوان یک منبع ارزشمند برای پژوهش‌ها، مطالعات و اصلاحات حقوقی در ایران و دیگر کشورهای فارسی‌زبان مورد استفاده قرار گیرد.

بحث و نظر

۱- کلیات

کمیسیون اصلاح حقوق کانادا در سال ۱۹۷۱ تشکیل شد. هدف از تشکیل کمیسیون مزبور نیز تجدیدنظر و بازنگری در مبانی حقوق فدرال کانادا و ارائه پیشنهاد جهت ارتقا و به‌روز نمودن قوانین و اصلاح آن بود تا از این طریق بتواند مطالبات و نیازهای وقت جامعه کانادا را هرچه بهتر منعکس نماید. کمیسیون مزبور از سال ۱۹۷۱ تاکنون تلاش‌های بسیاری را در جهت نیل به هدف خود به‌عمل آورد و در این راستا به انتشار گزارشات متعدد به پارلمان، ارائه جزوات مطالعاتی و تدوین برنامه‌های کاری (گزاره‌برگ) اقدام نموده است. یکی از پروژه‌های کمیسیون در طی چند سال اخیر، اصلاح حقوق جزای ماهوی بوده است و در همین راستا در سال ۱۹۸۲ به انتشار ۲۹مین گزاره‌برگ خود تحت‌عنوان «حقوق جزا، کلیات، مسؤولیت و دفاعیات» پرداخت. نوشتار منتشر شده، به‌طور کلی، اختصاص به مهم‌ترین مبانی حقوق کیفری، یعنی شرایط عمومی لازم جهت تحقق مسؤولیت کیفری و دفاعیات ممکنه، عوامل رافع مسؤولیت و عوامل موجه جرم پیدا کرد.

موضوع گزاره‌برگ مزبور نیز در مجموع، پیشنهادهایی در رابطه با عنصر روانی جرم بود.

در ضمیمه شماره ۵ این گزاره‌برگ، که تحت عنوان نقش و جایگاه کلیات بود، بیشترین دقت در رابطه با تأکید بر اصول و مبانی اخلاقی حقوق جزا، به عمل آمد. از آنجاکه این شاخه از حقوق، ریشه در اصول اخلاقی دارد، فلذا جهت درک صحیح ماهیت آن، ضروری است که توجه خاصی بر اصل بنیادین مسؤولیت حقوقی مبذول گردد. گزاره‌برگ مزبور نیز به همین مهم مبادرت نمود. این اصل مقرر می‌دارد که: **"هیچ کس را نمی‌توان به دلیل ارتکاب رفتاری که قانون از آن منع نموده است گناهکار شناخت مگر آنکه وی به دلیل ارتکاب آن عمل سزاوار سرزنش بوده و یا از نظر اخلاقی مرتکب فعل خطایی شده باشد"**. گزاره‌برگ مزبور بیان می‌دارد این اصل که «صرف عنصر مادی بدون عنصر روانی موجب جرم نیست» و دکترین عنصر روانی مربوط به آن، به لحاظ تاریخی در مقام بیان این نکته هستند که تنها کسانی که به‌طور سرزنش‌آمیز، مسؤول نقض قانون به‌شمار می‌آیند، موضوع مسؤولیت کیفری و تحمل مجازات قرار خواهند گرفت.

با توجه به این امر که گاه نقش هنجاری عنصر معنوی به‌دلیل تفاسیر توصیفی که از آن به عمل می‌آید مورد غموض قرار گرفته و صرفاً به‌عنوان رکن روانی و یا "وضعیت هوشیاری ذهن" در تعریف جرم تلقی می‌گردد. گزاره‌برگ در ضمیمه ۵ خود، ما را به تمرکز بر مفهوم هنجاری مسؤولیت در حقوق جزا تشویق می‌نماید. این گزاره‌برگ، ویژگی کم‌فروغ مفاهیمی نظیر مجرمیت، گناهکاری، مسؤولیت و عنصر روانی را ابراز داشته و رویکرد هنجار منفی‌ای که از این مفاهیم در تحلیل حقوق جزای سنتی وجود دارد را یادآور می‌گردد. گفته می‌شود این رویکرد که انواع دفاعیات و معاذیر رافع مسؤولیت را تحت شعاع خود قرار می‌دهد، با عقل سلیم تناسب بیشتری داشته و بهتر می‌تواند جنبه‌های هنجاری و اخلاقی مسائل و مباحث پیش‌روی قانون را به نسبت رویکردی که تأکید آن بر شروط ضروری مجرمیت در قالب عنصر مادی و روانی است، تبیین نماید.

نهایتاً گزاره‌برگ در ضمیمه شماره ۵ خود ما را جهت اجرایی نمودن اصول هنجاری مسؤولیت، جهت توسعه کلیات حقوق جزای کانادا ترغیب می‌نماید. از این‌رو هنگامی که ما نگاهی به پیشنهاد مثبت گزاره‌برگ در رابطه با اصول جامعی که باید بر مسؤولیت کیفری در بخش دوم حاکم شود می‌اندازیم، آنگاه این امر مایه تأسف خواهد بود که دربابیم شرط عنصر معنوی از یک تفسیر توصیفی و ذهنی برخوردار می‌باشد. به موازات اینکه فهمیدیم عنصر روانی تنها به عوامل روان‌شناختی مرتبط نبوده بلکه با عوامل اخلاقی نیز در ارتباط است و همچنین دریافتیم که عنصر مزبور می‌تواند یا به‌عنوان اصطلاحی توصیفی که به عوامل ذهنی مربوط می‌شود، شناخته گردد و یا به‌عنوان مفهومی هنجاری که به شرط تقصیر یا سرزنش‌پذیری اشاره دارند، درک گردد، آنگاه می‌توانیم عنصر روانی لازم جهت تحقق مسؤولیت را عامل ذهنی کلی حداقلی تلقی نماییم و آن را به‌مثابه آگاهی و علم به‌شمار آوریم چه آنکه علم، تنها وضعیت ذهن است که مشترک با قصد و بی‌پروایی است و در شدیدترین جرایم کیفری نیز جهت تحقق مسؤولیت، ضروری به نظر می‌رسد. بنابراین گزاره‌برگ در بخش دوم اشاره می‌نماید که "علم" حقیقی که به‌تنهایی جهت فرض مسؤولیت کافی نیست، ضرورتاً بسیار کم‌اهمیت و ناچیز بوده و شرط اساسی جهت مسؤولیت در قبال جرم به‌شمار می‌آید. این همان معنای دقیق عنصر روانی است.

اینگونه تفسیر از عنصر روانی به‌عنوان شرط ذهنی حداقلی جهت مسؤولیت، دو پیامد مهم را به همراه دارد: نخست آنکه تقصیر غیر عمدی از اینکه بتواند مبنای کافی جهت مسؤولیت کیفری ناشی از جرایم حقیقی به‌شمار آید حذف می‌گردد و تنها به‌عنوان مبنایی جهت مسؤولیت‌های مربوط به جرایم قانونی (که در ترمینولوژی، به جرایم با مسؤولیت مطلق تعبیر می‌گردد) به‌شمار می‌آید. دوم آنکه اشتباه صادقانه و مبتنی بر بی‌گناهی، در مورد موضوعی خاص، صرف‌نظر از اینکه به‌صورت متعارف و تقصیرآمیز بوده، به‌عنوان یکی از معاذیر مربوط به جرایم شدید پذیرفته خواهد شد. من معتقدم که پیشنهادی مربوط به عنصر روانی تقصیر و اشتباه، بیانگر شدیدترین تناقضات موجود در پروپوزال اصلاح قانون می‌

الزام فرد به عنصر روانی به شکل هنجاری و یا توصیفی، رویکرد وی به مقوله تقصیر را به‌عنوان مبنای مسؤولیت شکل می‌دهد.

نظرپردازان مدافع مفهوم توصیفی عنصر روانی، بیشتر تمایل دارند تا تقصیر را به‌عنوان مبنایی نابهنجار در مسؤولیت قلمداد نمایند، درحالی‌که صاحب‌نظران مدافع هنجاری بودن عنصر روانی، هیچ‌گاه تقصیر را به‌عنوان مبنای صحیحی جهت سرزنش نمودن فردی که به‌دلیل بی‌دقتی و بدون عمد، اسباب ورود خسارت به دیگری را فراهم نموده است نمی‌پذیرد. هنگامی که ابعاد هنجاری مجرمیت مورد توجه قرار می‌گیرد، آنگاه تفاوت میان اعمال غیر قانونی عامدانه و ناشی از تقصیر، حساسیت خود را از دست می‌دهد. تعیین مجرمیت در رابطه با هر دو قسم از این رفتارها (عامدانه و ناشی از تقصیر)، نیازمند ارزیابی هنجاری در سایه شرایط مربوط به معاذیر قانونی بوده و عمومیت قضاوت‌های هنجاری را به‌عنوان مبنای قضاوت، پیرامون حدود مسؤولیت افراد آشکار می‌نماید.

گزاره‌برگ در ارائه پیشنهادی خود در بخش دوم پیرامون حیطة و مسؤولیت روانی، تنها نیست و در واقع، مدعی صحت هر دو رویکرد سنتی و مدرن حقوق کانادا می‌باشد. حقوق کانادا بنا بر سنتی دیرباز، میان شرایط مثبت یک عمل خطاکارانه (عنصر مادی روانی) با شرایط منفی آن، که ضامن برائت متهم است (دفاعیات متهم اعم از عوامل موجه جرم و رافع مسؤولیت) قائل به تمایز می‌باشد. رویکرد مدرن حقوق کانادا را نیز می‌توان به‌طور خاص از سال ۱۹۷۸ در تصمیم اتخاذ شده در پرونده Salte مشاهده نمود. همین رویکرد به عنصر روانی را می‌توان در کتاب **حقوق جزای کانادا**، نوشته استوارت یافت. به عقیده وی "حقوق جزای عمومی، دو مبنا را برای مسؤولیت می‌پذیرد. مهم‌ترین مبنا، عنصر روانی است که بر اساس آن یک خطای مجرمانه باید واجد میزان خاصی از هوشیاری ذهنی، نظیر قصد، علم، بی‌پروایی و بی‌توجهی عمدی باشد. مبنای کم اهمیت‌تر، تقصیر نام دارد که بر اساس آن یک خطا باید مبتنی بر بی‌تفاوتی باشد." به عقیده آقای استوارت، تفاوت میان این دو مبنا این است که برای

باشد. من در این مقاله تنها به عنصر روانی و تقصیر تمرکز می‌نمایم اما مباحث و استدلال‌های من، قابل تسری و تعمیم به مفهوم اشتباه نیز می‌باشد. اگر پیشنهادی مربوط به عنصر روانی و تقصیر کافی و مناسب نباشد، همانگونه که من نیز معتقدم، آنگاه این نارسایی‌ها تبدیل به موضوعی جدی خواهند شد زیرا در بالاترین سطح موجود در یک سیستم، که اصول و مبنای باید در آن محقق شود، اتفاق می‌افتد.

آنگونه که گزاره‌برگ نیز خود اذعان می‌دارد ارزش ارائه نظری ایده‌ها و اصول و مبنای این است که می‌تواند به تنظیم، سازماندهی و تشریح حجم عظیمی از اطلاعات معمولی پرداخته و از این طریق ابزار قدرتمندی را جهت درک موضوع فراهم آورد. آنگونه که نظریه‌های علمی می‌توانند این کار را برای علم انجام دهند، تئوری‌های حقوقی نیز می‌توانند چنین کاری را برای حقوق انجام دهد. این مهم با همبستگی و عقلانیت امکان‌پذیر خواهد بود در این راستا یک محقق نگاهی عمیق‌تر به تمامی قوانین مختلف که موجد آن حقوق هستند انداخته و دادگاه‌ها نیز قادر خواهند بود تا با جسارت بیشتر با موضوعات جدید و ناآشنا تعامل نموده و در مورد مسایلی که در زمینه اصلاح قانون در اولویت قرار دارند بررسی به عمل آورند.

این مورد پیشنهاد شده پیرامون مفهوم عنصر روانی، نمی‌تواند موجد درک مزبور به‌شمار آید؛ زیرا این حقیقت را که مبنای دکترین عنصر روانی در رابط با مجرمیت و مسؤولیت فردی، امری هنجاری می‌باشند از نظر دور نگاه داشته است. در نتیجه هرگونه تلاشی جهت حذف تدریجی وضعیت ذهنی و روانی (نظیر علم) و جدا نمودن آنها از مجموعه‌ای از عواملی که مجرمیت و مسؤولیت را به‌دنبال دارند، محکوم به شکست خواهند بود. آقای جرج فلتچر، در مجله **بازاندیشی در حقوق کیفری**، آنگونه که ضمیمه ۵ گزاره‌برگ نیز بر آن تأکید دارد، قائل به این نظر است که اصول بنیادین و اجتناب‌ناپذیر مسؤولیت کیفری، مبتنی بر هنجار بوده و ازاین‌رو، به‌نحوی منصفانه می‌توان انتظار داشت که متهمین از رفتارهای منع شده توسط قانون و اعمال متخلفانه اجتناب به‌عمل آورده و رفتارهای خود را مطابق قانون قرار دهند. وی معتقد است که

عنصر روانی، یک ضابطه ذهنی و برای تقصیر، یک ضابطه عینی به کار گرفته می‌شود. در جرائمی که عنصر روانی در آنها به صورت واقعی وجود دارد، ضابطه مربوط به مسئولیت این است که آیا متهم، حقیقتاً قصد عمل مجرمانه را داشته یا آنکه شرائط پیش رو را می‌دانسته و یا قادر به پیش‌بینی آنها بوده است یا خیر؟ و صرف اینکه وی "می‌بایست از شرائط مزبور مطلع می‌بود" و یا "می‌توانست آن را پیش‌بینی نماید" کارساز نخواهد بود. از این رو، استارت شرط عنصر روانی را، شرطی مربوط به هوشیاری ذهنی تلقی می‌نماید.

البته گزاره‌برگ در دو زمینه از نظرات آقای استارت نیز فراتر می‌رود. ۱- گزاره‌برگ پیشنهاد می‌کند که جهت تحکیم و استواری هر چه بیشتر رویه‌های قضایی، مفهوم علم به عنوان جزء ضروری وضعیت‌های ذهنی متفاوت (منظور عنصر روانی است) به‌شمار آید. ۲- مفهوم تقصیر، به هیچ وجه به عنوان مبنای قانونی مسئولیت کیفری پذیرفته نگردد. البته این در حالی است که آقای استارت مفهوم تقصیر را به عنوان کم‌اهمیت‌ترین شکل خطای کیفری که در صورت جمع بودن سایر شرایط، می‌تواند مبنای قانونی مسئولیت کیفری و مجازات قلمداد گردد به‌شمار می‌آورد. با این وجود علیرغم این تفاوت‌ها، گزاره‌برگ و استارت هر دو، به جنبه روان‌شناختی و ذهنی عنصر روانی قویاً تأکید کرده و مفهوم تقصیر را به عنوان مبنای مناسبی جهت مسئولیت کیفری به دیده شک می‌نگرند. علاوه بر آن، هر دو مدعی این نکته هستند که اصل بنیادینی که زیربنای مفهوم وضعیت هوشیاری ذهنی را تشکیل می‌دهد این است که در حقوق جزا هیچ‌گونه مسئولیتی بدون خطای شخصی وجود نخواهد داشت. در این نوشتار من بر این عقیده هستم که تاکنون استدلال‌های کافی، جهت قبول این نظر که وضعیت هوشیاری ذهن، شرط لازم مسئولیت کیفری به‌شمار می‌آید و تقصیر به عنوان مبنای چنین مسئولیتی پذیرفته نمی‌گردد، ارائه نشده است.

بخشی از انتقادات در قسمت دوم و سوم این نوشتار، مربوط به محتوای خود گزاره‌برگ می‌باشد. من سعی خواهم کرد تا نشان دهم که پیشنهادات گزاره‌برگ پیرامون عنصر روانی، نه تنها نمی‌تواند به درستی وضعیت فعلی حقوق کانادا را در

خصوص مورد منعکس نماید، بلکه با قضاوت مبتنی بر اخلاق و عقل سلیم پیرامون مسئولیت کیفری که خود گزاره‌برگ نیز احترام به آن توسط حقوق کیفری را لازم می‌شمرد، در تعارض می‌باشد. من همچنین نشان خواهم داد که گزاره‌برگ به‌طور پایدار، محدودیت‌های مفهومی خود پیرامون عنصر روانی را نمی‌پذیرد. برخی از پیشنهادات گزاره‌برگ به ویژه، مواردی که در مورد دفاع مستی و دفاع عدم اختیار می‌باشند، اصولی هنجاری را که متعارض با رویکرد مورد قبول وی پیرامون عنصر روانی و تقصیر هستند، به عنوان پیش‌فرض خود می‌پذیرد. در نتیجه اگر گزاره‌برگ منطق اخلاقی واحدی را در ساختاربندی شروط مسئولیت و دفاعیات خود بپذیرد، آنگاه ناچار خواهد بود تا یک یا چند بخش از پیشنهادات خود را مورد بازنگری و الغا قرار دهد.

دسته دیگر از انتقادات که مهم‌تر نیز هستند، پیرامون بررسی این پیش فرض است که علم یا هوشیاری ذهنی، ضابطه‌ای معقول جهت قبول مسئولیت و خطاهای فردی به‌شمار می‌آید و مفهوم خطا، جهت محکومیت کیفری متهم، واجد شرایط لازم محسوب می‌گردد. در اینجا نیاز است که به‌طور دقیق نگاهی به روابط متقابل میان مفهوم علم، کنترل، انتخاب، اجتناب‌پذیری و اراده- در صورت وجود چنین رابطه‌ای- انداخته و به بررسی این امر بپردازیم که چگونه این جنبه‌های گوناگون رفتارهای انسان، موجبات مسئولیت و مجرمیت را فراهم می‌آورند. من در طی بخش تکمیلی، تلاش می‌نمایم تا نگرانی‌ها و وحشت‌هایی که در میان جامعه حقوقی، پیرامون پذیرش تقصیر به عنوان مبنای مسئولیت کیفری رسوخ نموده است را اندکی تسکین بخشم.

۲- مفهوم علم به عنوان شرط مسئولیت

اگرچه گزاره‌برگ مدعی این امر است که اصول کلی پیشنهاد شده توسط وی پیرامون مسئولیت، باید در قالب قانون جدید و نه اصلاح قانون قدیم، متبلور گردیده و همچنین رویه قضایی نیز علم واقعی را به عنوان حداقل عنصر روانی لازم، جهت فرض مسئولیت تلقی نماید، لکن ادعای مزبور به درستی مورد تبیین قرار نگرفته است.

نماییم. با این وجود از آنجا که گزاره‌برگ معتقد است که رویه قضایی، رویکرد واحدی را نسبت به مفهوم بی‌پروایی اتخاذ ننموده، فلذا ادعای مزبور، ادعای پیشین وی که علم را شرط ضروری مسؤولیت به‌شمار می‌آورد مورد تضعیف قرار می‌دهد.

این انتقادات را می‌توان اینگونه پاسخ داد که ما در تلاش جهت کارآمد کردن مهم‌ترین و اصلی‌ترین شروط عنصر روانی (یعنی عنصر بی‌پروایی و پیش‌بینی نتیجه مجرمانه) در رویه قضایی حقوق موضوعه کانادا بوده و تلاش داریم که با قرار دادن مفهوم علم یا هوشیاری، به‌عنوان ویژگی روانی و ذهنی مشترک در تمامی این موارد، بدین هدف نائل آییم. با وجود این، این انتقاد نسبتاً شدید در رابطه با تلقی علم به‌عنوان حداقل شرط قانونی جهت فرض مسؤولیت، ناشی از این حقیقت است که مفهوم تقصیر (سهو قابل سرزنش)، به‌طور سنتی و البته گاه به‌صورت محدود، به‌عنوان مبنای مهم مسؤولیت کیفری به‌شمار می‌آمده و هنوز هم به‌شمار می‌آید. گزاره‌برگ معتقد است که مفهوم علم، که وی بدان اشاره کرده، ناسازگار با رویه قضایی کنونی در این رابطه می‌باشد. لکن قبول اینکه شدت و وسعت این ناسازگاری، مورد تأیید و قبول قرار گرفته باشد غیر محتمل خواهد بود. مهم‌ترین جرایمی که در آن، تقصیر (در قالب سهو قابل سرزنش و با توجه به معیار انسان متعارف و نوعی) نقش اساسی را ایفا می‌نماید، انجام اعمال غیر قانونی منجر به قتل غیر عمد و جرایمی که طبق بخش قانون جزای کانادا، تقصیر کیفری در آنها شرط وقوع جرم می‌باشند هستند. اما این سخن صحیح است که تعداد بسیاری از جرایم قانونی، از ضوابطی نظیر "می‌بایست بدانند"، "می‌بایست پیش‌بینی می‌نمود" و ... بهره برده‌اند. در برخی موارد نیز شاهد مفاهیمی نظیر "مراقبت‌های معقول"، "مبنای متعارف" یا "آنچه که فرد به‌طور منطقی می‌بایست انتظار وقوع آن را داشته باشد" نظیر بخش ۲۱۲(۳) در مورد قتل عمد، بخش ۲۳۳(۴) در مورد رانندگی خطرناک و برخی جرایم توأم با سلاح گرم نظیر بخش ۹۲(۱) و ۹۵ و ۱۰۲ می‌باشیم. فلذا در این موارد می‌توان تقصیر را جهت فرض مسؤولیت کیفری کافی دانست.

گزاره‌برگ بلافاصله پس از آن که از ضرورت علم واقعی سخن به میان می‌آورد: ۱- در تعریف علم واقعی می‌گوید که آن علمی است که هر کس باید واجد آن باشد مشروط بر آنکه عامدانه چشم خود را به طرق کسب آن علم نبسته باشد و ۲- این نکته که بی‌پروایی، باید به‌صورت ذهنی تعریف گردد (یعنی متهم واقعاً نتیجه مجرمانه را پیش‌بینی می‌کرده) یا آنکه به‌صورت عینی تعریف شود (یعنی متهم می‌بایست نتیجه مجرمانه را پیش‌بینی می‌نمود)، هنوز در رویه قضایی پاسخ قطعی به‌دنبال نداشته است.

از هر دو نکته، چنین بر می‌آید که رویه قضایی کانادا، در واقع همیشه فقدان علم واقعی را از موجبات رفع مجرمیت به‌شمار نمی‌آورد. مورد (۱) مشخص می‌سازد که مفهوم علم واقعی از دیدگاه گزاره‌برگ یک اصطلاح فنی و تخصصی است که نادیده گرفتن عمدی را شامل می‌گردد. درحالی‌که مورد دوم هیچ اشاره‌ای به علم واقعی و یا باور صحیح نمی‌نماید. این‌گونه فاصله گرفتن از عرف معمول در تعریف عنصر روانی، این احتمال را به ذهن متبادر می‌نماید که پیش‌نویس مزبور خواسته است تا مفهوم عنصر روانی را در قالب عباراتی قابل فهم تر برای اعضای هیأت منصفه ارائه نماید. همچنین قرار گرفتن مفهوم "نادیده گرفتن عمدی" ذیل مفهوم "علم"، بیانگر این نکته است که که شرط علم، حقیقتاً شرطی که به‌طور صرف توصیفی و روان‌شناختی باشد، نبوده بلکه در عمل، شرطی هنجاری به‌شمار می‌آید. نتیجه دیگر آنکه شرط هوشیاری ذهنی، اهمیت خود را در رابطه با برخی جلوه‌های ظهور اراده، توسط فردی که رفتار وی توسط حقوق جزا مورد منع قرار گرفته است، باز می‌یابد.

مورد شماره (۲) به این استدلال گزاره‌برگ که "مفهوم علم، از آنجا که مفهومی ضروری برای قصد و بی‌پروایی به‌شمار می‌آید؛ فلذا شرط ذهنی لازم برای مسؤولیت تلقی شده و رویه قضایی نیز آن را پذیرفته"، صدمه می‌رساند. این استدلال، تنها زمانی صحیح خواهد بود که بی‌پروایی را به‌عنوان توجهی لازم به وجود یک خطر تلقی نماییم و در مقابل، عنصر تقصیر را (که در ترک فعل و یا سهو قابل سرزنش وجود دارد) به برخی ویژگی‌های شرایطی که باید بدان ارجاع گردد عطف

پیرامون حدود و محدودیت‌های دفاعیات، مبتنی بر اصولی است که خود، در حاله ای از ابهام قرار دارد. زیرا گزاره‌برگ عنصر علم را به‌مثابه عنصر روانی، شرط مسؤولیت قلمداد نموده است. گزاره‌برگ این امر را می‌پذیرد (همانگونه که باید بپذیرد) که عنصر علم، شرط کافی برای فرض مسؤولیت به‌شمار نمی‌آید زیرا نه‌تنها یک جرم در برخی مواقع علاوه‌بر عنصر علم نیازمند قصد خاص و یا انگیزه خاص جهت ارتکاب می‌باشد بلکه گاه یک رفتار آگاهانه نیز ممکن است به دلایلی چون اثبات اجبار، ضرورت و یا دفاع از خود، استحقاق محکومیت را نداشته باشد. با این وجود گزاره‌برگ همچنان بر عنصر علم به‌عنوان شرط لازم مسؤولیت پافشاری می‌نماید. علیرغم این، این شرط در مورد "مستی ارادی" و "بی‌اختیاری" رعایت نمی‌گردد. در این دو مورد، علم و یا آگاهی از شرایط و رفتار یک فرد، شرط لازم برای مسؤولیت کیفری به‌شمار نمی‌آید.

نوشتار مزبور دو پیشنهاد جایگزین را در رابطه با مستی ارادی مطرح می‌نماید. مورد نخست از شیوه فعلی در عدم قبول مستی ارادی به‌عنوان دفاع مثبت حق تبعیت می‌نماید و مورد دوم نیز به منظور مسؤول شناختن کسانی که مستی آنها منجر به بروز رفتارهای غیر قانونی می‌گردد، به خلق عنوان مجرمانه جدید توجه نشان می‌دهد (به پیش‌نویس قانون ۶ پیرامون مستی، جایگزین‌های ۱ و ۲ مراجعه شود). هر یک از این دو جایگزین، از محکومیت کیفری در قبال رفتارهایی که مبتنی بر علم یا هوشیاری کامل از شرایط و اوضاع و احوال نبوده حمایت به عمل می‌آورند. جایگزین پیشنهادی دوم، پیشنهاد خلق عنوان کیفری جدیدی را اریه می‌کند که فاقد شرط عنصر روانی آنگونه که خود گزاره‌برگ آنرا عنصر ضروری مسؤولیت دانسته است می‌باشد. در رابطه با دفاع عدم اختیار، گزاره‌برگ، تعریف حقوق کامن‌لا از دفاع عدم اختیار را می‌پذیرد و در نتایج غیرداوطلبانه و غیر هوشیارانه ناشی از خطا یا تقصیر، متهم را همچون نتایج ناشی از مستی ارادی، از حوزه مفهوم مزبور خارج می‌نماید. هنگامی که یک فرد عامدانه و یا ناشی از تقصیر، به خود اجازه ورود به شرایط عدم اختیار را می‌دهد (به‌عنوان مثال از مصرف داروهای تجویز شده امتناع می‌ورزد) دیگر نمی‌تواند مدعی دفاع عدم اختیار

نقشی که تقصیر در قتل غیر عمد، تقصیر کیفری و رانندگی خطرناک ایفا می‌نماید حکایت از این امر دارد که طبق حقوق کنونی، امکان دارد جرایم بسیار شدید، بدون وجود شرط علم و صرفاً با ابتدا بر تقصیر مورد ارتکاب قرار گیرند. این امر مبتنی بر رویکرد سنتی حقوق جزا است که بر اساس آن، برخی گونه‌های قتل ناشی از تقصیرهای کیفری، اگرچه در قالب شدیدترین شکل تقصیر کیفری نمی‌باشند، ممکن است نیازمند حالت ذهنی هوشیار، نظیر عمد، قابل پیش‌بینی و یا بی‌پروایی در به خطر انداختن حیات دیگری به‌شمار نیایند. بنا براین، این پیشنهاد که عنصر علم باید به‌عنوان شرط ذهنی حداقلی جهت فرض مسؤولیت قلمداد گردد، فاقد هرگونه مبنا در حقوق جزای سنتی و مدرن کانادا می‌باشد. مطمئناً، مبانی مهم (هرچند محدود) مسؤولیت، نظیر تقصیر، باید در پیشنهادات گزاره‌برگ پیرامون مبانی مسؤولیت مورد توجه قرار گیرد.

علیرغم اهمیت تصمیم دادگاه عالی در پرونده Saltse در سال ۱۹۷۸، دشوار نخواهد بود که قضاتی را بیابیم که دکترین عنصر روانی را ابتدا، جهت احراز تقصیر و مسؤولیت فردی متهم و سپس مجرمیت وی می‌نگرند. این گروه از قضات هیچ الزامی جهت محدود کردن عنصر روانی به وضعیت ذهنی مثبت، در خود احساس نمی‌کنند مگر آنکه ماهیت برخی از جرایم چنین اقتضا نماید. رأی پرونده **کینگ** در سال ۱۹۶۲، مثال مناسبی در این رابطه است. در این پرونده گفته شده که عنصر روانی جزیی ضروری در دفاع رانندگی منجر به ایراد صدمه می‌باشد. قاضی **ماراتین** نیز در پرونده **رابی**، به قابلیت پیش‌بینی نتیجه مجرمانه، به‌عنوان عنصر ضروری خطا یا عنصر روانی اشاره می‌نماید و معتقد است که تقصیر و بی‌پروایی، مبانی مسؤولیت را تشکیل می‌دهند. این رویکرد، دارای ریشه‌های تاریخی است و به سادگی نمی‌تواند جای خود را به مفهوم ذهنی عنصر روانی پذیرفته شده در پرونده Saltse بدهد.

۳- دفاعیات

موضوع دیگری که توجه بیشتر کمیسیون اصلاح حقوقی را می‌طلبد، این است که پیشنهادات ارائه شده توسط گزاره‌برگ

متذکر این نکته شود که پیشنهادات گزاره‌برگ در رابطه با جرم مستی کیفری می‌تواند مدلی مفید در توسعه یک جرم ناشی از تقصیر کیفری و یا "غفلت مبتنی بر تقصیر" محسوب گردد.

جرم مستی کیفری واجد ویژگی‌های ذیل است که باید مورد شبیه‌سازی و الگوبرداری قرار گیرد: نخست آنکه هدف آن، محکوم نمودن افرادی است که با ورود به شرائطی که برای دیگران زیان‌بار می‌باشد خود را مستحق سرزنش می‌نمایند. دوم آنکه می‌توان جرم مزبور را در کنار سایر جرائم شدید ارتكابی مجازات نمود و یا آنکه آن را به‌عنوان جرمی مجزا در نظر گرفت. سوم آنکه مستی، جرمی است که فقدان علم، هوشیاری و کنترل نیز در آن، جهت محکومیت متهم و اثبات مجرمیت وی کافی می‌باشد. چهارم آنکه شرط ارادی بودن مستی همانند سایر رفتارهای مجرمانه، مبنای مسؤولیت به‌شمار می‌آید. به‌طور قطع پیشنهاد مزبور باید بر مبنای صلاحیت‌های خود مورد ارزیابی قرار گیرد اما این حقیقت که آیا تحقق این پیشنهاد امکان‌پذیر می‌باشد، ثابت خواهد کرد که گزاره‌برگ رویه و اصول ثابتی را که بتواند توجیه‌کننده پیشنهادات وی باشد ارائه ننموده است. عدم انسجام درونی گزارش گزاره‌برگ با مقایسه پیش‌نویس قانون مربوط به اشتباه موضوعی، با پیش‌نویس مربوط به مستی و عدم اختیار، به خوبی خود را نشان خواهد داد. نگاه گزاره‌برگ به مقوله دفاع "اشتباه" این است که در رابطه با جرائم قانونی، اشتباه موضوعی، اگر مبتنی بر حسن نیت و صداقت باشد، هرچند که معقول و متعارف نباشد، پذیرفته خواهد شد اما در رابطه با جرائم غیرقانونی (غیر مذکور در قانون مجازات) اشتباه موضوعی زمانی پذیرفته خواهد شد که نه‌تنها مبتنی بر حسن نیت و صداقت باشد بلکه معقول و متعارف نیز باشد.

ماحصل بحث اینکه اشتباه، نسبت به اوضاع و احوال مربوط به جرم، چنانچه ناشی از تقصیر باشد، به‌عنوان عذر قانونی در تمامی جرائم شدید پذیرفته می‌شود اما این حکم در رابطه با جرائم قانونی مجری نخواهد بود. ممکن است کسی این سؤال را مطرح نماید که چطور می‌توان دفاع "آشفته‌گی ذهنی"، که ناشی از عدم هوشیاری فرد بوده و در نتیجه خطای وی

گردد و از مزایای آن بهره‌برد. توضیح این مطلب آنکه ما در صورتی نمی‌توانیم رفتار غیر ارادی و مبتنی بر عدم هوشیاری را نوعاً خطای متهم تصور نماییم که خطای مزبور به‌وسیله مستی ارادی، تقصیر و یا از کوره در رفتن فاعل بوده باشد؛ از این‌رو دفاع عدم اختیار، تنها در صورتی پذیرفته می‌شود که رفتار مبتنی بر عدم هوشیاری متهم، ناشی از تقصیر و خطای وی به‌شمار نیاید. (در این رابطه به پیش‌نویس قانون عدم اختیار توجه گردد). اگرچه پیش‌نویس قانون عدم اختیار، صراحتاً از تقصیر سخنی به میان نمی‌آورد، لکن رفتار غیر هوشیارانه ناشی از تقصیر، عملاً از قلمرو دفاع "عدم اختیار" خارج می‌گردد و از آن تحت عنوان "آشفته‌گی ذهنی" غیر قابل پیش‌بینی" تعبیر می‌شود.

آنچه که در رابطه با پیش‌نویس مزبور و مباحثی که دفاع عدم اختیار و مستی را احاطه کرده‌اند، حائز اهمیت است اینکه، رویکردهای هنجار محور به مسؤولیت و مجرمیت، دارای نقش اساسی در هم‌تراز کردن این دفاعیات می‌باشند. نخست آنکه در اینجا درکی واضح از این حقیقت وجود دارد که فقدان آگاهی از اوضاع و احوال مجرمانه، همانگونه که نمی‌تواند در صورت اسناد فعل مجرمانه به متهم او را معاف از مجازات نماید، نخواهد توانست مسؤولیت کیفری را نیز از وی حذف نماید. نکته دوم اینکه زمانی که فقدان علم یا آگاهی لازم، به‌واسطه تقصیر پیشین مرتکب می‌باشد، تقصیر مزبور مبنای کافی جهت فرض مسؤولیت کیفری به‌شمار خواهد آمد. خطای فردی که از روی بی‌دقتی و بدون فکر، خود را آنچنان مست می‌نماید که مرتکب جرم می‌شود و همچنین خطای فردی که از روی سهو ولی ناشی از بی‌دقتی از اتخاذ تدابیر پیش‌گیرانه جهت کنترل هوشیاری خود ممانعت به عمل می‌آورد، مشروط بر آنکه تخطی از هنجارهای کیفری را به‌دنبال داشته باشد، از موجبات زمینه کافی جهت فرض مسؤولیت به‌شمار خواهد آمد. این نتایج به‌طور مستقیم با تئوری‌های مطرح شده توسط گزاره‌برگ در تعارض می‌باشد زیرا بیان کردیم که گزاره‌برگ وجود علم را به‌عنوان عنصر روانی، شرط مسؤولیت قلمداد می‌نماید و مفهوم تقصیر را در رابطه با جرائم حقیقی (جرائم قانونی) به‌عنوان مبنای مسؤولیت نمی‌پذیرد. در واقع، این امکان وجود دارد که شخصی با گستاخی،

علم، به‌عنوان شرط ضروری عنصر روانی، وضعیت حادثی نیز به خود بگیرد.

۴- مسئولیت کیفری

کمیسیون اصلاح حقوقی، که شارح قانون و مرجعی برای مباحث نظری است، نمی‌تواند به بهانه اختلاف رویه قضایی با قانون جزا، به اتخاذ و قبول معیارهای کلی خاصی پیرامون مسئولیت کیفری بپردازد. ما باید در جست‌وجوی استدلال‌هایی باشیم که بر مبنای آن، مفهوم علم (آگاهی ذهنی) به‌عنوان شرط ضروری مسئولیت، در جرائم قانونی تلقی شده است. طرفداران شرط "هوشیاری ذهنی" بیان می‌کنند که این شرط، در ارتباط با این اصل است که "هیچ مسئولیت قانونی، بدون وجود خطای فردی وجود ندارد". درحالی‌که چگونگی ارتباط میان مفهوم "علم" با خطا یا مجرمیت هنوز واضح نمی‌باشد.

آقای **فلتچر** بر این باور است که دیدگاهی که افعال ارادی و عاقدانه را از مصادیق رفتار تقصیرآمیز می‌داند، مبتنی بر مفهوم غامض مجرم بودن و احساس مجرمیت کردن می‌باشد، حال آنکه به نظر من، در مقام واقع، این باور که آنچه یک فرد مرتکب آن می‌شود، عملی خطا کارانه است، نه تنها شرط لازم بلکه شرط کافی مجرمیت نیز به‌شمار نمی‌آید. این تشخیص آقای **فلتچر** قابل قبول نمی‌باشد و توسط قضات و برخی نویسندگان حقوقی نیز مورد انتقاد قرار گرفته است. همچنین نمی‌توان علم را دلیل کافی عمل خطا کارانه محسوب نمود زیرا مفهوم علم، تنها دلالت بر نقض عاقدانه قانون یا ارتکاب جرم داشته و اعتقاد به مجرمانه بودن عمل، تنها شرط ضروری مسئولیت به‌شمار می‌آید. از این‌روست که می‌توان جهل یا اشتباه حکمی را به‌عنوان یکی از معاذیر قانونی پذیرفت. مسلماً علمی که ما در اینجا از آن سخن می‌گوییم، علم پیرامون مجرمیت رفتار یک فرد نیست بلکه علم به اوضاع و احوال و نتایجی است که حقوق جزا آن را به‌عنوان تشکیل دهنده یک عمل منع شده و یا یک جرم تلقی نموده است.

محقق شده است را نادیده گرفت لکن دفاع اشتباه موضوعی را طبق همین شرائط مورد پذیرش قرار داد (منظور تقصیر، مستی ارادی و ... است). اگر جرم مستی ارادی در رابطه با کسانی که از روی بی‌دقتی و عدم مسئولیت، مست شده و مرتکب عنصر مادی برخی از جرائم کیفری می‌شوند قابل اعمال می‌باشد و همچنین اگر دفاع عدم اختیار، نسبت به کسی که رفتار ناهوشیارانه وی، که در نتیجه تقصیر او بوده قابل استناد نمی‌باشد، پس چه دلیلی وجود دارد که اشتباه موضوعی به گونه‌ای متفاوت مورد تعامل قرار گیرد و نحوه برخورد با این دو، با یکدیگر متفاوت باشد. اگر تقصیر ارتكابی در نتیجه خطای متهم است، پس چرا باید آن را از معاذیر قانونی مجازات تلقی نمود. در رابطه با این سؤالات تنها استدلالی که توسط گزاره‌برگ ارائه شده این است که طبق دکترین رویه قضایی، متهم باید بر مبنای حقایقی که آن را پذیرفته است مورد محاکمه قرار گیرد و اگر بر مبنای حقایق مزبور، هیچ جرمی قابل انتساب به وی نباشد، لاجرم باید وی را مورد تبرئه قرار داد. مسلماً بر پایه این استدلال باید گفت که مستی و عدم اختیار نیز چنانچه در نتیجه درک نا صحیح از وقایع باشد، از موجبات تبرئه متهم به‌شمار آمده و علی‌الاصول اثری بر جرم مستی کیفری تحقق نخواهد یافت. همچنین بر این مبنا، هیچ کس نمی‌تواند مدعی شود که در صورت اثبات وجود اشتباه، علم به اوضاع و احوال مجرمانه که به‌عنوان شرط لازم عنصر روانی قلمداد گردید وجود نداشته است زیرا طبق استدلال گزاره‌برگ چنانچه فردی به‌دلیل مستی یا عدم وضعیت ذهنی مناسب که خود آن را ایجاد کرده از وقایع مجرمانه نا آگاه بوده و در نتیجه به اشتباه بیفتد، فاقد عنصر روانی به‌شمار خواهد آمد. البته ما این مبنا را نمی‌پذیریم زیرا طبق قواعد و اصول اخلاقی، برخی از اشتباهات، مجرمانه بوده و مردم نیز باید مسئولیت رفتارهای تقصیرآمیز و مجرمانه خود را بپذیرند. به نظر می‌رسد که در شرائط کنونی، حقوق جزای کانادا فاقد مجموعه منظم و جامعی از اصول حاکم بر "غفلت" مجرمانه و غیر مجرمانه در اشکال گوناگون آن می‌باشد. این نقیصه تاکنون مورد اصلاح قرار نگرفته است و حتی ممکن است به‌دلیل تلاش گزاره‌برگ جهت قرار دادن

و مجازات تعیین شده در قانون، محقق گشته و توسعه یابد. تاکنون هیچ استدلالی در تقویت این نظر ارائه نشده است که رفتارهای ناقض، قانون اگر با تقصیر ناشی از سهو همراه باشد به اندازه رفتارهایی که با علم و عمد ارتکاب یافته‌اند قابل مجازات نخواهند بود. استدلال سوم مبنی بر اینکه حقوق جزا ملزم است تا وضعیت ما را به‌عنوان یک فرد مسؤول و متعارف بپذیرد، مانعی در قبول مفهوم تقصیر در حقوق ایجاد نمی‌کند. یکی از اصول متعارف، متداول و اخلاقی در حقوق این است که مردم به‌درستی افراد را مسؤول رفتارهای بی‌دقتانه و تقصیرآمیز خود تلقی می‌نمایند. شاید توضیح دقیق‌تر پیرامون اینکه چطور می‌توان "علم" و "آگاهی/هوشیاری" را شرط ضروری مجرمیت دانست به‌صورت زیر باشد.

این آگاهی یک فرد است که به وی اجازه می‌دهد تا عمل خاصی را در شرایطی خاص انجام دهد (و عمل مزبور ممنوع بوده باشد). از این‌رو، ما نیز می‌توانیم ارتکاب آن عمل را بیانگر نیت و حق انتخاب وی بدانیم. شرط علم، تضمین کننده آن است که یا ۱- رفتاری را که قانون آنرا منع نموده است توسط متهم، به انتخاب خود او انجام گرفته یا ۲- علم مزبور قسمتی از شرایطی را که متهم، تحت آن شرایط، داوطلبانه، به نقض قانون پرداخته است تشکیل می‌دهد. اینکه رفتار ارتكابی با درک وضعیت خاصی از امور بوده و یا صرفاً، با علم به نتیجه محتمل آن صورت پذیرفته یا آنکه نتیجه مزبور توسط متهم قابل پیش‌بینی بوده است، در واقع تبلور نیت وی به‌شمار آمده و آمادگی قرار گرفتن در وضعیت خاص مجرمانه محسوب می‌گردد. در چنین حالتی رفتار متهم، نمودار ارائه و کنترل وی بر اعمال خود بوده فلذا مسؤولیت کیفری را به‌دنبال خواهد داشت.

نکته‌ای که باید متذکر آن شد این است که یک فرد، در قبال حق انتخاب خود و تصمیمات اتخاذ شده توسط خود، دارای مسؤولیت خاص می‌باشد. به عبارت دیگر، قابلیت فرد در کنترل رفتارهای خود، اهمیت خاصی در مسؤولیت کیفری خواهد داشت. این نوع از مسؤولیت باید به‌عنوان ضابطه احراز مجرمیت در حقوق جزا پذیرفته شود. نظر به شدت

آقای استارت با قبول ضابطه ذهنی عنصر روانی در تعریف مفهوم خطا می‌گوید: "ما باید به ویژگی‌های فردی و هوشیاری متهم توجه نشان دهیم زیرا در غیر این صورت هیچ یک از اهداف مجازات‌ها محقق نشده و رفتار ما صرفاً غیر عادلانه و نقض آزادی‌های فردی به‌شمار خواهد آمد از این‌رو نمی‌توان به ضمانت اجرای کیفری نیز متوسل گردید." با این وجود هیچ‌کدام از این استدلال‌ها نمی‌تواند اثبات نماید که "قصد واقعی" و "علم"، شرط مسؤولیت به‌شمار می‌آید. شاید استدلال‌های آقای استارت بتواند این امر را ثابت گرداند که حدود مسؤولیت کیفری باید محدود به کسانی باشد که در عدم رعایت قانون دچار خطا شده‌اند. علت این نتیجه گیری ما از سخن آقای استارت این است که وی، فرض مسؤولیت افراد به‌صورت منصفانه را از نظر توانایی آنها در رعایت قانون می‌نگرد. اما استارت نتوانسته اثبات نماید که متهمی که نقض قانون نموده باید واجد وضعیت هوشیار ذهنی باشد. از این‌رو دفاع وی از ضابطه ذهنی قابل قبول نخواهد بود.

گزاره‌برگ همچنین به‌طور جدی، از این اصل حمایت می‌کند که تنها کسانی که به دلیل نقض قانون، مسؤول به‌شمار می‌آیند مستحق مجازات خواهند بود. گزاره‌برگ سه نوع استدلال را نسبت به این اصل بیان می‌دارد. الف) اصل مزبور آزادی‌های فردی را افزایش می‌دهد ب) اصل مزبور با قرار دادن مسؤولیت بر مبنای خطا، عدالت را توسعه می‌بخشد. و ج) اصل مزبور مطابق با شرط انسانی بودن حقوق جزا است. به عبارت دیگر این اصل سبب می‌شود که انسان به چشم یک انسان نگریسته شود. یعنی انسان‌ها باید با توجه به رفتارهایشان مورد توجه قرار گیرند. به عقیده من از میان سه دلیل مذکور، تنها مورد نخست - که بحث در مورد آن را به بعد موکول می‌نمایم - می‌تواند از محدود نمودن عنصر روانی به برخی اقسام هوشیاری ذهنی حمایت به عمل آورد. طبق دلیل دوم، حقوق جزا باید جهت توسعه عدالت و تعامل عدالت محور با مردم تلاش نماید. اینکه کدامیک از اصول عدالت در اینجا مدنظر است روشن نیست لکن به نظر می‌رسد که عدالت می‌تواند با تضمین مجازات کسانی که مستحق مجازات هستند و همچنین تضمین تناسب میان جرم ارتكابی

آنگاه خواهیم توانست در قبول این نظر که "علم" و "آگاهی"، شرط ضروری مسئولیت و مجرمیت هستند، تردید نماییم.

نتیجه‌گیری (مترجم)

مقاله حاضر با بررسی عنصر معنوی و تقصیر در حقوق جزای کانادا، تلاش کرده است تا مبانی مسئولیت کیفری را از منظر اخلاقی و هنجاری تحلیل کند. یکی از نکات کلیدی این مقاله، تأکید بر این موضوع است که عنصر روانی (Mens Rea) به‌عنوان شرط ضروری برای تحقق مسئولیت کیفری، باید به‌گونه‌ای تعریف شود که هم به عوامل روان‌شناختی و هم به مبانی اخلاقی توجه داشته باشد. این مقاله نشان می‌دهد که صرف وجود عنصر مادی جرم (Actus Reus) بدون عنصر روانی، نمی‌تواند به مجرمیت فرد منجر شود، مگر آن‌که فرد به‌طور سرزنش‌پذیر مرتکب عمل مجرمانه شده باشد.

همچنین، مقاله به بررسی دفاعیات ممکن مانند اشتباه موضوعی و مستی ارادی پرداخته و نشان می‌دهد که چگونه این دفاعیات می‌توانند بر مسئولیت کیفری فرد تأثیر بگذارند. در مورد اشتباه موضوعی، مقاله تأکید می‌کند که اگر اشتباه فرد مبتنی بر حسن نیت و صداقت باشد، حتی اگر غیرمعقول باشد، می‌تواند به عنوان یک عذر قانونی پذیرفته شود. در مورد مستی ارادی، مقاله پیشنهاد می‌کند که اگر فرد به‌طور عمدی خود را در وضعیت مستی قرار داده و مرتکب جرم شود، باید مسئولیت کیفری او حفظ شود، حتی اگر در زمان ارتکاب جرم فاقد عنصر روانی باشد.

در نهایت، این مقاله پیشنهاد می‌کند که سیستم حقوقی کانادا باید به‌گونه‌ای اصلاح شود که تعادل مناسبی بین حمایت از حقوق فردی و حفظ نظم عمومی برقرار کند. این اصلاحات باید به‌گونه‌ای باشد که هم به مبانی اخلاقی مسئولیت کیفری احترام بگذارد و هم به نیازهای جامعه پاسخ دهد. با توجه به تحولات اخیر در سیستم‌های حقوقی، این مقاله می‌تواند به‌عنوان یک مرجع ارزشمند برای پژوهش‌ها و اصلاحات آینده در حوزه حقوق جزا مورد استفاده قرار گیرد.

محکومیت‌های کیفری، هم از ناحیه شدت مجازات‌های کیفری به فرد مسؤول و هم به‌دلیل آثار سوء اجتماعی اجرای مجازات، لازم می‌آید که این نوع از مسئولیت فردی به‌طور خاص، تلویحی، واضح و ماهیتاً سربسته باشد. تضمین این هدف نیز با مشخص کردن یک شرط عمومی برای عنصر روانی برای احراز مسئولیت امکان‌پذیر می‌باشد. از این‌رو، تنها افراد، به‌دلیل رفتارهایی که خود انتخاب کرده و با آگاهی آن را انجام می‌دهند، مسؤول به‌شمار خواهند آمد.

به موازات این استدلال می‌توان گفت که رفتار تقصیرآمیز، مادام که ناشی از بی‌دقتی و سهو فرد در ظهور رفتار خطرناک از او باشد، آن درجه از مسئولیتی را که منجر به مجرمیت در قانون می‌گردد را ایجاد نخواهد نمود. اجازه دهید که من این استدلال را مجرمیت هوشیارانه/آگاهانه (AC) نام نهم. این استدلال، دارای برخی ویژگی‌های روشن و واضح می‌باشد. (AC) سعی می‌کند تا بر اهمیت آگاهی در فرض مسئولیت و مجرمیت تأکید نماید. طبق این استدلال، آگاهی فرد، هم شرط لازم مسئولیت به‌شمار می‌آید و هم شرط مهم و کافی آن. همچنین ضابطه‌ای قابل اتکا در رابطه با کنترل رفتارها، مسئولیت و مجرمیت محسوب می‌گردد. من سعی می‌کنم تا به بررسی برخی از ارکان این استدلال بپردازم. من در اینجا به این مسأله نخواهم پرداخت که آیا حقوق جزا باید نه‌تنها کسانی را که مسؤول رفتارهای خود به‌شمار می‌آیند، بلکه کسانی را که دارای برخی انواع خاص از مسئولیت کاملاً فردی در قبال رفتارهای خود می‌باشند، را مجازات نماید.

من می‌خواهم نگاهی به این ادعا که هوشیاری/آگاهی، دارای نقشی کلیدی در کنترل فردی و مسئولیت و به تبع آن، مجرمیت می‌باشد، داشته باشم. به عقیده من "آگاهی"، شرط کافی برای مسئولیت، کنترل فردی به‌شمار نمی‌آید و سایر عوامل ذهنی-مستقل از مفهوم آگاهی- نیز دارای نقشی اساسی در مسئولیت محسوب می‌گردند. از این‌رو، اشتباه خواهد بود اگر علم را ویژگی اصلی عنصر روانی دانسته و جرم را بدون آن قابل تحقق به‌شمار نیاوریم. علاوه‌بر آن، من نشان خواهم داد، هنگامی که ما به درستی ماهیت شرطی را که در مورد مسئولیت فردی، محوری می‌باشد، درک نمودیم،

ملاحظات اخلاقی: در تمام مراحل ترجمه حاضر، صداقت و امانتداری رعایت شده است.

تعارض منافع: در این مقاله هیچگونه تضاد منافی وجود ندارد.

سهم نویسندگان: این نوشتار ترجمه مقاله Mens Rea, Negligence and Criminal Law Reform اثر برندا بیکر است.

تشکر و قدردانی: ابراز نشده است

تأمین اعتبار پژوهش: این مقاله فاقد تأمین کننده مالی می باشد.

منابع و مأخذ

- Baker, BM (1987). " Mens Rea, Negligence and Criminal Law Reform". *Law and Philosophy*, 6(1): 53-88.